

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



PROPOSAL

پروپوزال

مركز آموزش
پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی

کارگاه آنلاین
پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی



مركز آموزش
روش تحقیق و مقاله نویسی علوم انسانی

کارگاه آنلاین
روش تحقیق و مقاله نویسی علوم انسانی



ISI
Scopus

مركز آموزش
آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترکیه های جستجو

کارگاه آنلاین آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترکیه های جستجو



مؤلفه‌های زن شدن در داستان کنیزو

زهرا احسانی فر^۱

محمود رنجبر^۲

چکیده

رویکرد دلوزی از نظریاتی است که در ادبیات متفاوت مدرن به گونه‌ای از قلمروی سنت فاصله می‌گیرد و روش تازه‌ای را پیشنهاد می‌کند. دلوز دربارهٔ **زن شدن** که جزئی از اقلیت شدن اوست دیدگاه تازه‌ای دارد. اقلیت شدن به معنی فاصله گرفتن از نظرگاه اکثریت است. معمولاً دیدگاه سنتی در جامعه **قلمروگذاری** می‌شود و اقلیت شدن دوری جستن از این قلمروی سنت است؛ و زن شدن بدین معنی است که زن بتواند خود را مساوی با مرد ببیند و با میل خود مرد سالاری را قلمرو زدایی کند. روانی پور داستان نویسی است که در آثار خود از جمله «کنیزو» در پی نشان دادن جهان زنانه است و بدین نوع اقلیت توجه دارد. از نتایجی که در این مقاله به دست می‌آید دغدغه شخصیت‌ها دربارهٔ تعاریف مرسوم از رفتار اجتماعی زنان است. زنان با این دغدغه از این تعاریف که در قلمرو مردانه قرار دارد پیروی نمی‌کنند و تفاوتی زیست شناختی میان خود و مردان قائل نیستند.

این مقاله به تحلیل داستان «کنیزو» از دیدگاه دلوزو گتاری می‌پردازد و هدف آن معرفی متنی است که قلمرو مرد سالارانه را نادیده می‌انگارد.

کلید واژه‌ها: اقلیت، داستان کنیزو، دلوز، زن شدن، روانی‌پور

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان zahra.ehsanifar63@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان



معرفی اجمالی منیرو روانی پور

منیرو روانی پور متولد ۱۳۳۳ در جفره بوشهر در دانشگاه شیراز روان شناسی خواند اما نوشتن را برگزید و با اولین مجموعه‌اش به نام کنیزو (۱۳۶۷)، به عنوان نویسنده‌ای شهرت یافت که به مسائل زنان در فضای وهمناک جنوب می‌پردازد. در رمان اهل غرق (۱۳۶۸) تاریخ معاصر را از ورای غرابت زندگی و باورهای مردم دور افتاده‌ترین نقاط جنوب، به شیوه رئالیسم جادویی مارکز تصویر می‌کند. عمده‌ترین مشغله روانی پور در داستان‌های مجموعه سنگ‌های شیطان (۱۳۶۹) و رمان دل فولاد (۱۳۶۹) مشکلات عاطفی و معیشتی زنان در جامعه امروز ایران است (میر عابدینی، ۱۳۷۴: ۱۰۸).

معرفی اجمالی ژیل دلوز

ژیل دلوز در پاریس به دنیا آمد، او فلسفه را نزد اساتیدی چون ژان هیپولیت^۱ و ژرژ کنگه‌ایم^۲ در سورین آموخت. برخی از آثار او عبارتند از «تجربه گرای و ذهنیت» (۱۹۵۳)، «نیچه و فلسفه» (۱۹۶۲)، «به نام فوکو» (۱۹۸۶) رساله دکتری دلوز شامل دو بخش «تفاوت و تکرار» و «بیان گرای در فلسفه: اسپینوزا» در سال (۱۹۸۶) منتشر شد. دلوز پس از این بررسی‌های تاریخی با همکاری فلیکس گتاری^۳ روانکاو رادیکال فرانسه، کتاب مهمی به نگارش درآورد با عنوان «سرمایه داری و شیزوفرنی» که شامل دو جلد «آنتی ادیپ» (۱۹۷۲) و «هزار فلات» (۱۹۸۰) می‌باشد.

«کافکا به سوی ادبیات خرد» (۱۹۷۵) و «فلسفه چیست» (۱۹۹۱) از دیگر آثار مشترک این دو اندیشمند است. از جمله تألیفات دیگر دلوز درباره ادبیات «مارسل پروست و نشانه‌ها» و

¹Jean Hippolyt

²Georges Canguiein

³Flex Guattari



جستارهای انتقادی و بالینی «(۱۹۹۳) است. ژیل دلوز در چهارم نوامبر (۱۹۹۵) پس از سالها از بیماری ریوی، خودکشی کرد (راف، ۴: ۱۳۸۸).

مقدمه

زن شدن از مفاهیم برجسته اندیشه دلوز و گتاری است که در کتاب "کافکا به سوی ادبیات اقلیت" زیر عنوان اقلیت شدن آمده است، اقلیت شدن از نظر این دو متفکر فراتر رفتن از سنت های رایج اجتماعی است و دوری کردن از هر آنچه که از دید همگان و اکثریت افراد، معمول و متداول است؛ این دور شدن و پا را فراتر گذاشتن از سنت قلمروزدایی نامیده می شود.

یکی از موارد قلمروزدایی "زن شدن" است، در زن شدن مفهومی به نام برتری مرد بر زن وجود ندارد و در واقع هر آنچه که از این دیدگاه بررسی می شود کاملاً جدا و متمایز از نگاه جنسیتی به زن است، زن هیچگونه حصارهای میان خود و مرد نمی بیند. زن می خواهد "بایدها و نبایدها"ی ساختگی ذهن اکثریت اجتماعی را از بین ببرد و با او به عنوان انسانی آزاد رفتار شود و حال آنکه ریشه این خواستن ها و اساسا زن شدن به "میل" باز می گردد. دلوز و گتاری متأثر از آثار مارکس و فروید هستند اما تلاش می کنند که با ترکیب نظریات آنان با اندیشه های پیشین خود نظریه تازه ای را پدید آورند. در کتاب یادشده مفاهیم ادیپی و ضد ادیپی (شیزویی)، قانون (به نام پدر) و ضد قانون، میل و تکثیر و اتصالات آن، بلوک های کودکی و گریز از آن، بیان و محتوا، قلمرو گذاری و قلمروزدایی مورد بررسی قرار گرفته است.

به نظرمی رسد که اندیشه زن شدن پاسخی تاریخی و اجتماعی به اندیشه در زمانی عقب ننگه داشتن زن در میان فرهنگ های مختلف باشد، در حالی که دلوز و گتاری چنین نظری ندارند،



بلکه توجه آنان به زن در اکنون تاریخ است به گونه ای که زن در شرایط اجتماعی و فرهنگی هویت تازه ای یافته است که جامعه متکثر در اندیشه تقلیل جایگاه زن باید به آن روی آورند.

در این پژوهش به روش تحلیلی دیدگاه زن شدن در یکی از آثار برجسته مدرن ایران واکاوی شده است. به نظر می رسد زن شدن براساس "میل" در داستان "کنیزو"ی منیرو روانی پور درصدد حذف بایدها و نبایدهای سنت اجتماعی و فرهنگی است. از آنجا که اندیشه اقلیت شدن یکی از فرایندهای مفهومی دنیای پست مدرن به شمار می رود، برحسب جستجوهای صورت گرفته اثری پژوهشی در این زمینه صورت نگرفته است و این اثر نخستین پژوهش تحلیلی درباره "زن شدن" به شمار می رود.

بحث نظری

مبانی نظری مقاله حاضر مبتنی بر نظریات دلوز و گتاری، بویژه کتاب «کافکا به سوی ادبیات اقلیت» می باشد. که در کتاب های دیگر نیز گاه با برخی از مفاهیم آن روبرو می شویم.

این دو صاحب نظر متأثر از آثار مارکس و فروید هستند، اما تلاش می کنند که با ترکیب نظریات آنان با اندیشه های **پیشتاز** خود نظریه تازه ای را پدید آورند. در کتاب یاد شده مفاهیم **ادیبی** و ضد ادیبی (شیزویی)، **قانون** (به نام پدر) و ضد قانون، **میل** و تکثیر و **اتصالات** آن، بلوکهای کودکی و گریز از آن، بیان و **محتوا** و **قلمروگذاری** و **قلمروزدایی** مورد بررسی قرار گرفته است.

مفاهیم ادیبی به نظریات فروید باز می گردد که تصویر مثلث واری از کودک و پدر و مادر دارد، کودک در این مثلث دچار نظم و قانون سرسختی می شود که نمی تواند از آن بیرون آید، این نظم او را از شیزو بودن بیرون می آورد، او را در همان مثلث محدود می کند.



درست است که **شیزو** گسیختگی روانی را به یاد می‌آورد اما درباره ادبیات و میل مربوط به ادبیات این گسیختگی مایه نجات او از آن محدودیت‌ها می‌شود. درباره **میل** باید گفت که اگر انسانی بتواند ابژه‌های میل و علائق خود را گسترده‌تر سازد، رهایی خواهد یافت. و اما آنچه در این میان حائز اهمیت است گسترده‌تر کردن کلمات خواهد بود و دیگر نه انسانی در کار است و نه هرگز زنی، زیرا هر کدام دیگری را به نوعی قلمرو زدائی کرده‌اند و این کار از طریق یک رابطه رفت و برگشتی انجام پذیرفته است در مثلث ادیبی پدر به عنوان قدرت اصلی و قانون مطرح می‌گردد و برای رهایی از آن باید به شیزو پناه برد.

شیزوفرنی به جای تمرکز در این حیطه به حیطه‌های دیگر گریز می‌زند. مثلاً مرد به خواهر و زنان دیگر گرایش می‌یابد و زن به مردان گوناگون از خانواده، جامعه و همکاران رو می‌آورد. دلوز و گتاری مثلث ادیبی را بدینوسیله بی‌فایده محسوب می‌کنند (Deleuz, Guattari, 2000: 211)

اقلیت شدن پیش از هر چیز به میل شیزویی در برابر میل ادیبی اشاره دارد، چون مثلث ادیبی هویت خاصی به شخصیت می‌بخشد و اساس کار شیزو بیرون آمدن از این هویت‌های بدون **اتصالات** و تغییرات است در این دیدگاه:

«یکی از اضلاع مثلث خانواده، ناگهان در یک وضعیت خاص، جای خود را به یک ضلع دیگر می‌دهد و همین تغییر جزئی کافی است تا کل گروه هویتی تازه پیدا کند. (به همین دلیل است که مغازه خانواده‌گی کافکا میزبان صحنه متفاوتی است: پدر - کارمندان پدر - پسر و در این صحنه پسر کجا ایستاده است؟ جایی نزدیک به نفر آخر در ردیف کارمندان، آنهم طوری که انگار کفش‌هایش را لیس بزند یا در **حکم**، آنجا که دوست روسی جای یکی از



شرطهای مثلث را می‌گیرد و آن را به یک ماشین قضاوت و سرزنش تبدیل می‌کند. بعضی وقت‌ها هم کل مثلث است که شکل و شخصیت‌هایش را تغییر می‌دهد و به مثلث قضایی، اقتصادی، بوروکراتیک یا سیاسی بدل می‌شود. برای مثال، وضعیت قضایی - وکیل - متهم را در **محاكمه** در نظر بگیرید در این وضع پدر دیگر به آن شکل وجود ندارد» (دلوز گتاریالف، ۱۳۹۲: ۳۴).

دلوز و گتاری از این مقدمات نتایج سیاسی نیز می‌گیرند، از نظر آنها نظام سرمایه داری میل و تمنای افراد را کانالیزه می‌کند و به فضاهای روانی - اجتماعی خاصی که قابل نظارت و کنترل باشد رهسپار می‌گرداند. آنان معتقدند بهترین و مهمترین مصداق قلمروزدایی سرمایه داری را می‌توان در ایجاد شخصیت‌های شیوزوفرنیک ملاحظه کرد. البته در نظر آنان شخصیت شیوزوفرنیک « یک گونه روان شناختی (نظیر فرد شیوزوفرنیک) نیست . بلکه شیوه‌ای از اندیشیدن به حیات است که به جای تبعیت از هنجار یا تصویر ثابتی از خویشتن، یک خویشتن در سیلان و صیرورت) را مطرح می‌کند» (کولبروک، ۱۳۸۷: ۱۸).

از دیدگاه این دو نظریه پرداز جوامع انسانی همواره کوشیده‌اند میل انسان را در چارچوب - های خاص حقوقی، اجتماعی و روانی محدود کنند. آنان سرکوب میل آدمی را با قدرت‌های اجتماعی **قلمروگذاری**^۱ نامیده‌اند. و شیوه متضاد آن که رهایی و آزادی از میل در چارچوب‌های خاص یعنی همان موانع موجود بر سر راه میل آنان را **قلمروزدایی**^۲ نام نهاده‌اند (تسلیمی، ۱۳۹۴: ۶۶).

¹Territorialization

²Deterritorialization



در این قلمرو زدایی سوژه وارد دنیاهاى جدیدى مى‌شود و سنت‌هاى قلمروگذارى شده را پشت سر مى‌گذارد. سوژه از ریشه‌ها مى‌برد و به سطح مى‌آید، دلوز و گتاری برای این نمونه ازواژه «ریزومه» استفاده مى‌کنند؛ ریزوم گیاهی است بدون ریشه که بر سطح زمین حرکت مى‌کند و پایبند به هیچ چارچوبى نیست (نک. احمدی، ۱۳۹۱: ۴۸۹)

سوژه ریزومه‌ای صدای مانند **ماشین** است و مدام در حال حرکت، اتصالات و سیروورت. عمل میل، ماشینی است و ماشین مجموعه اتصالات است. انسانی که سوار دوچرخه مى‌شود با دوچرخه‌اش به دو ماشین بدل مى‌گردند که با اتصال به هم حرکت مى‌کنند. این ماشین و میل مجازى نیست بلکه واقعى‌اند (Eaghton, 2000: 369). چون خود انسان ماشین متحرک مى‌شود، اگرچه سوار ماشین یا دوچرخه مى‌شود اما مجموعاً یک ماشین بزرگتری را تشکیل مى‌دهند. ماشین چنانکه از نامش پیداست برشدن و سیروورت اشاره دارد. انسان به جای آنکه از قلمروهاى عمومى و سنت و ماشین‌هاى زورگو و فاشیستی اطاعت کند باید ماشینی گذرنده و بی‌ثبات باشد، و به جای آنکه از اندیشه‌هاى عمومى پیروی کند در مقابل آن مى‌ایستد. به زبان دیگر به جای آنکه از اکثریت کلیشه شده اطاعت کند، اندیشه اقلیتی را پدید آورد. این اقلیت دارای سه ویژگی است:

«قلمرو زدایی زبان، اتصال امرفردی به امر - بلافاصله -
 سیاسى، و آرایش جمعی بیان. حالا مى‌توانیم بگوئیم که
 اقلیت «دیگر به هیچ ادبیات خاصی اشاره نمى‌کند، بلکه
 اساساً شرط انقلابی هر گونه ادبیات آن هم در قلب یک
 ادبیات بزرگ (یا تثبیت شده) است. حتی کسی که از سر
 شور بختی در کشوری با ادبیاتی بزرگ بدنیا مى‌آید هم
 باید به همان زبان بنویسد، مثل همان یهودی چکی که به



آلمانی یا اُزبکی که به روسی می‌نویسد. نوشتن عین کاری است که سگی در گودال یا موشی در نقب خویش می‌کند. و نوشتن کشف نواحی توسعه - نیافته خویش، دهاتِ خویش، جهانِ سومِ خویش و برهوتِ خویش است. «ادبیات حاشیه‌ای چیست؟»؛ «ادبیات پرولتری چیست؟» برای جواب دادن به این سوالات بحث‌های زیادی شده است؛ واضح است که یافتن معیاری برای پاسخ دشوار است. مگر اینکه ابتدا با مفهوم عینی‌تری شروع کنیم - و ادبیات اقلیت چنین مفهومی است (دلوز، گتاری الف، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۰).

دلوز و گتاری آثار کافکا را مثال بارز از این امر می‌دانند که تحت عنوان «کتاب‌های ریزومی» یا «ریزوم کتاب» می‌نامند همچنان که در هر چیزی خطوط تبیین یا تقطیع؛ و قشرها و قلمروهایی وجود دارد در کتاب‌های ریزومی خطوط پرواز، حرکات قلمرو زدایانه و قشرزدایانه در کار است (دلوز، گتاری، ۱۳۹۰: ۱۶۹).

شدن و صیروت از دیدگاه این دو صاحب نظر باید در سمت و سوی اقلیت باشد و قلمروهای اکثریت برداشته شود. این اکثریت گاهی انسان بودن است که مقابلش حیوان شدن نام دارد. حیوان شدن، رسیدن به حالتی که حیوان حاکی از آن بوده (قدرت یا معصومیت و سادگی مفروض حیوانات) نیست. حیوان شدن، صیروت به چستی حیوان نیست بلکه حس کردن حرکات، ادراک‌ها و صیروت‌های حیوانی است (کولبروک، ۱۳۸۷: ۲۱۸-۲۱۹).

از مفاهیم دیگر شدن می‌تواند "کودک شدن" باشد، کودک جهان را از دیدگاه خود می‌بیند و به بزرگان دیگر یکسان می‌نگرد، همچنین از مفاهیم اساسی دیگر اقلیت، **زن شدن**



است. در زن شدن زن و مرد، و اساساً جنس دوم دیده نمی‌شود و همچنانکه حیوان میان انسان و خود تفاوتی نمی‌بیند، زن نیز تفاوتی میان خود و مرد قائل نیست، فقط در نگاه اکثریت اندیش مردان است که این تفاوت‌ها به چشم می‌خورد؛ همان که فمینیست‌ها می‌گویند. این تفاوت‌ها فرهنگی است نه زیست‌شناختی؛ تنها در فرهنگ اکثریت مردانگی و مردسالاری است که زن فرودست واقع می‌شود، اما در نگاه فمینیست و نیز دلوز و گتاری زن اگر با نگاه اقلیتی خود به جهان بنگرد، جهان دیگری را رقم می‌زند.

خلاصه داستان

روایت داستان با مرگ «کنیزو» آغاز می‌شود و همواره از ماجراهای پس از مرگ و پیش از مرگش سخن به میان می‌آید. دختر بچه‌ای به نام «مریم» بیشترین شاهد این ماجراهاست. کنیزو دختری کولی است که گاهی گدایی می‌کند و گاهی هم تن فروشی. مریم با او همدردی می‌کند و تمام پس اندازهای خود را به او می‌دهد. مریم هنگامی که می‌بیند کنیزو از چند مرد فاسق در خانه پذیرایی می‌کند و با لباس بلند طلایی برایشان می‌رقصد، غمگین می‌شود و پیش کنیزو گریه می‌کند و می‌گوید این کار را نکن از بابام بیشتر می‌گیرم می‌دهم به تو. مریم با خانواده‌اش تازه از روستایی به نام جفره به شهر (بوشهر) آمده‌اند و در مسیر مدرسه‌اش با فاسق‌ها، عرق خورها و آدم‌های جورواجور روبه‌روست، مادرش مراقب اوست و او را از هم صحبت شدن با کنیزو منع می‌کند. در این داستان کسانی که با کنیزو همدردی دارند، مریم و خانم معلم اوست. آنها نوعی از معصومیت را در او می‌بینند و او را مانند آهو، بی‌گناه قلم داد می‌کنند. اکنون تمام داستان در کشیدن جنازه او از جوب توسط سپور و مردانی که گاهی با کنیزو ارتباط داشته‌اند روایت می‌شود. کنیزو قبلاً بوی خوشی داشت و اکنون بوی بد گرفته است.

بررسی داستان



داستان « کنیزو » داستانی است دارای سیلان ذهن و مدام از گذشته به حال و از حال به گذشته رجوع می‌کند، تا از هر جا که داستان را می‌خوانیم ورودی‌اش باشد و به داستان جنبه به ظاهر گسیخته شیرویی بدهد. سیلان ذهن معمولاً از ذهن گسیخته راوی اول شخص پدید می‌آید. درست است که راوی داستان کنیزو سوم شخص است ولی ذهن گسیخته این سوم شخص نشان از گسیختگی ذهن شخصیت‌ها و دست کم برخی از شخصیت‌هایش دارد، به ویژه مریم و کنیزو.

روایت داستان کنیزو چنان به عقب و جلو می‌نگرد که گویی از ذهن آشفته مریم تراوش می‌کند. مریمی که کنیزوی مرده را می‌بیند و هر لحظه به گذشته‌ای که با او داشته پرتاب می‌شود. مریم در خلال این زندگی شوم کنیزو می‌خواهد حقایقی را دریابد. آیا کنیزو گناهکار است؟ مادر می‌گوید: آری، اما خانم معلم می‌گوید: نه. «دغدغه راوی در این است که آیا زنانی چون کنیزو گناهکارند؟ این دغدغه‌ها دست نگارنده را رو می‌کند.» (تسلیمی، ۱۳۹۳: ۲۴۴). ریشه این دغدغه‌ها و گسیختگی‌ها «میل» است. میل در این داستان می‌خواهد از کانون محدود خانواده و پدر و مادر بگریزد و به جامعه سرایت کند. او غمی دارد که می‌خواهد با کنیزو قسمت کند. به ظاهر فقط کنیزوست که درد دارد ولی غم پنهانی مریم به حدی است که باید مانند آفریننده‌ای ناممکن‌های خود را بیافریند (نک. دلوز، ۱۳۹۰: ۴۶).

مریم در ناخودگاه خود میل شیرویی دارد و تقریباً دغدغه‌اش تمام شده و راه خود رایافته است. میل شیرویی برخلاف میل ادیبی به ابژه خاصی بر نمی‌گردد، بلکه به ابژه‌هایی متفاوت تعلق می‌یابد. خود کنیزو ابژه‌ای است بیرونی برای رهایی از ناممکن‌های خانوادگی.

میل ادیبی با پدر و مادر مرتبط است، اما مریم به پدر کم رنگ داستانش و نیز مادر قلمرو گذارش تعلق ندارد، او به برادر و خواهر نیازمند است که از آن‌ها بی بهره است. میل شیرویی به برادر یا خواهر افراد دیگر هم سن و سال یا به دوست و همکار بر می‌گردد که کنیزو برای



مریم از این گروه است. این میل که در ارتباط با خواهر و برادر به جای پدر و مادر است میل شیرویی است (نک. دلوز و گتاری ب، ۱۳۹۲:۱۲۳). اما میل شیرویی کنیز و آشکارتر است. او به گفته مادر مریم شوهرهای فراوانی دارد. میل شیرویی علاوه بر گریز از مثلث من، پدر و مادر، به افراد زیادی بستگی دارد. میل کنیزو به هر دلیلی به مردان زیادی بر می‌گردد و هیچ محدودیتی ندارد. چنانکه گریگور سامسا در رمان «مسخ» از مادر به خواهر و از آنجا به محیط کار و جامعه میل می‌کند و پس از حرکت عمودی و ادیپی به سوی مادر به حرکت افقی و ریزومه‌ای به سوی خواهر و نیز افراد محیط کارش می‌پردازد (نک. دلوز و گتاری الف، ۱۳۹۲: ۳۹-۴۳).

کنیزو از دیدگاه اکثریتی، بی‌ریشه است و با هر که ارتباط دارد اما از دیدگاه اقلیتی این بی‌ریشگی دارای مفهومی منفی نیست. در ادبیات پسامدرن بسیاری از روان‌نژندی‌ها از نظر ادبی ارزش‌مند است، و در ادبیات روانکاوی دلوز و گتاری این بی‌ریشگی و ریزومه‌ای بودن سبب سیوروت در روان‌آدمی و در نتیجه در ادبیات است.

یکی از ریشه‌های قلمروگذاری شده تقدیر و سرنوشت است. مریم از مادر می‌پرسد:

- «مادر سرنوشت یعنی چه؟»

- «یعنی آخر و عاقبت، پیشونی نوشت» (روانی پور، ۱۳۶۹:۲۵).

در واقع مادر می‌گوید سرنوشت هر کسی دست خودش نیست، از این رو مریم می‌گوید: «خانم معلم می‌گه اینا (آدمهایی مثل کنیزو) سرنوشت غم‌انگیزی دارن.» نویسنده نا مستقیم می‌خواهد، این اندیشه را زیر سوال ببرد. زیرا اگر کار کنیزو را سرنوشت معین می‌کند، پس او بی‌گناه است و نگاه منفی و کلیشه‌ای اکثریت جامعه بیهوده است. با این دیدگاه سرنوشت و تقدیر اراده کرده است که او روسپی و کولی باشد و گناهی دامنگیرش نیست.



از دیدگاه حیوان و دخترک تفاوتی میان مادر و کنیز نیست . هر دو زنانی هستند که سرنوشت با آنها بازی می‌کند . اگر انسان باید درست ببیند باید کودک وزن شود، تا تفاوتی میان مرد و زن و اساساً انسان‌ها و حیوانها قایل نباشد. یک کودک کنیز را مظلوم می‌داند و تفاوتی میان چشم‌های آهوی مادر بزرگ و او نمی‌بیند. «می‌نشست روبروی آهوی مادر بزرگ و چشمانش را نگاه می‌کرد، که مثل کنیز و مظلوم بود و غم گرفته» (روانی پور ، ۱۳۶۹: ۲۴) . آری تفاوتی میان انسان و حیوان ، مرد و زن ، مادر و کولی نیست و این تساوی با دیدگاه «زن شدن» به دست می‌آید. دخترک از روستا به شهر آمده است. روستا نسبت به شهر کمتر می‌تواند قلمروگریزی داشته باشد، زیرا شهر مردمانی ناشناس دارد و روابط آدم‌ها با یکدیگر از هم پاشیده‌تر است . مادر دخترک نمی‌تواند صیوروت کند، چون اندیشه سنتی‌تر روستا را با خود به شهر آورده است ، اما خانم معلم درس خوانده است و به زن شدن گرایش دارد، مریم نیز ظرفیت کودک شدن و زن شدن را دارد ، چرا که هنوز صیوروتش به پایان نرسیده است، او می‌تواند در شهر صیوروت کند اما مادرش مانعی برای صیوروت اوست که به نظر می‌رسد تلاش او مذبوحانه است.

کنیز و جهان دیگری دارد . او بهتر از همه این صیوروت را درک می‌کند، چون خود متعلق به جهان دیگر است . او هم به کولی و رانده شدگی رسیده و هم به زن شدگی . او عملاً به خوبی می‌فهمد که زن شدن و کولی شدن یعنی چه. او به همه متجاوزان و رجاله‌های شهر و شهربانی و شهرداری تف می‌کند، زیرا عملاً همه آنها یکسان به او تف می‌کنند و تفاوتی در آنها از جهت سنگدلی‌شان نمی‌بیند، چرا که آنها خود به گونه‌ای مانند او گناهکارند و با او در گناه شریک بوده‌اند، پس چرا باید آنها فقط مجازات کنند و تف بریزند در حالی که همه یکسان‌اند. کنیز و لخت و عور تو کوچه آمده بود دادمی کشید:



« هی تف می کنین ، هی لعنتم می کنین، مگه دل درد دارم
 جهنم برای خودم بخرم؟ تقصیر خودم نیس، عینی می فهمه...
 معلمش می فهمه،... ها ... نگاه کنین مفت و مجانی نگاه کنین
 دیگه چیزیم نمونده.... نگاه کنین... رئیس شهربانی می اومد
 شهرداری می اومد پیرو جوون می آن ... بعدش تف می کنن
 تف به هیکتون ... به سر تا پاتون به جد و آباداتون»
 روانی پور، ۱۳۶۹: ۲۲).

در نهایت کنیزو را می گیرند و زندانی می کنند ، مریم به مادر می گوید « آنجا چه کارش
 می کنند» مادر می گوید : « اونجا آدم می شه، هر کس بره آدم میشه» (همان). مادر به جای زن
 شدن، آدم شدن را به کار می برد و آدم شدن یعنی مرد شدن . زیرا در نگاه عامیانه آدم کسی
 است که به شکل اکثریت در می آید. این اکثریت حتی به قیمت فساد آدم‌ها نیز تمام می شود.

یکی از بنیان‌های اقلیت شدن **سیاسی بودن** است. روانی پور با عنوان‌های شهرداری،
 شهربانی و زندان خود به خود سیاسی شدن ادبیات را نیز در نظر دارد . زیرا مفاهیم اکثریتی به
 منزله ایدئولوژی که قلمرو سازی می کند وارد دستگاههای دولتی نیز می شود.

داستان قضاوتی مردانه درباره کنیزو ست. همه مردان داستان کم و بیش از دیدگاه اکثریتی
 مرد به کنیزو می نگرند و زنان گاهی مردانه و گاهی زنانه نگاه می کنند مردها از دیدگاه ابزاری به
 کنیزو نگریسته و از او برای عیاشی‌های خود استفاده کرده‌اند. اما در این میان برخی چون سپور
 و مرد مستی که با کنیزو تماس داشته و اکنون با سپور در گذاشتن جنازه او روی گاری
 همکاری دارد بهتر فکر می کند، اما آنها نیز کاملاً انسانی نمی اندیشند . به ویژه مرد مست که
 هنوز به مرده کنیزو نگاهی جنسی دارد :

- «بگذار خودم بگذارمش تو گاری.»



- « تو آگه می تونی خودتو، سرپا نگه دار.»

مرد مست سینه به سینه سپور ایستاد. دستهایش را به کمر زد و گفت: «چطور؟ ن نمی -
 توانم بلندش کنم؟ زنده‌اش صدبار بغلش کردم، زنده‌اش که سنگین بود، حالا نمی -
 تونم؟» (روانی پور، ۱۳۶۹: ۲۲). بیشتر مردان به کنیز و از این دیدگاه می‌نگرند و حتی او را
 بزهدار می‌دانند و جنازه اش را لایق دریا نمی‌دانند. در حالی که طرف دیگر بزهداری
 خودشان بوده‌اند! اما آنها تنها او را گناهکار به شمار می‌آورند:

- « ای که میت نیست »

- « پس چیه؟ آگه زنده‌اش آدم نبود، مرده‌اش که میته»

- « بندازینش دریا»

- « حیف دریا»

- «حالا حیف دریا؟ همی تو نبودی که وقتی روزش روز

بود، دنبالش موس موس می کردی؟»

- « توهم می کردی.»

- « بابا همه مون» (همان: ۲۰).

در این میان زنان سنتی نیز نگاه مردانه دارند. مادر مریم کنیز و را سلیطه و نانجیب و کسی
 که صدتا شوهر دارد می‌نامد او تنها از این زاویه به کنیز و می‌نگرد بنابراین نگاه اکثریتی دارد،
 یعنی نگاه مردانه. اما در برابر این زن سنتی یک آموزگار (معلم مریم) و یک دانش آموز
 (مریم) قرار دارد (تقابل سنت و تجدد)، از دیدگاه خانم معلم هر انسانی به خاطر انسان بودن
 ارزش خود را دارد، در نگاه اقلیتی این تساوی برقرار است، از این نظرگاه مستی کنیز و خرابی
 نیست بلکه نگاه جامعه که اکثریتی است خرابی می‌باشد.



کنیزو مست بود و حرفهایش را می کشید ، دستش
 رادور گردن مریم حلقه کرده بود و او را می بوسید، مریم
 دور و برش را می پایید.

« یه هفته س ، می آم... سرراحت... نبودی عینی ... فقط
 تو خوبی تو و معلمت می بینی همه گذاشتن در رفتن .
 گفت : خرابی ... خراب ، اجتماع خرابه عینی مگه نه ؟ ...
 معلمت راس می گه ، خرابه ... خراب » (همان : ۲۷).

مریم با کنیزو همدرد می شود و «با زبان مطرود ، به اعتراض بر ضد اخلاقیات مسلط بر
 جامعه و هنجارهای متعارف اجتماعی» برمی خیزد (میر عابدینی ، ۱۳۷۷: ۱۱۳۳). تا دیگر از
 اکثریت پیروی نکند. از نظر جامعه بوی خوشی که مریم از کنیزو احساس می کند بوی سلیطه
 است . اما مریم هنگامی بوی خوش را دیگر احساس نمی کند که او مرده است . نگاهی
 کودکانه ، زنانه و طبیعی .

در واقع نگاه اقلیتی به همین معانی است ، یعنی مانند مردم جامعه مردسالار نباید اندیشید،
 باید مانند اقلیت کودک و زن اندیشید . درست است که زنان ، اقلیت جمعیت را شامل نمی -
 شوند اما نگرش خاص زنان وجه غالب نیست و همین که این نگرش به زنانی انگشت شمار تعلق
 دارد، اقلیت شدن وزن شدن است . زنان باید صیورورت داشته باشند و به این اقلیت پیوندند .
 پیوستن به این اقلیت یعنی دیدن جهان از دیدگاه معصومانه یک حیوان، کودک و زن (
 نك. کولبروك ، ۱۳۸۷: ۲۱۸ - ۲۲۲).

نگاه اکثریتی همان نگاه جامعه‌ای است که به ما به ارث رسیده است، قلمروگذاری‌های
 سنت در درون همگان نفوذ کرده است ، حتی در مدرسه نیز نشان خود را باقی می گذارد .اما
 این مدرسه است که نهادی متجددتر از نهادهای دیگر اجتماعی است که در آن قلمرو زدایی



دیده می‌شود. اگر خانم معلم نتواند قلمروزدایی کند دیگر امیدی چندان به آدم‌های نهادهای دیگر اجتماعی نیست. مردان نهادهای دیگر همگی سپور، رجاله و حمال هستند. در این داستان از آنجا که حمال جنبه ناسزاگویی دارد بهتر استفاده شده است.

همه متجاوزان و دزدان حمال‌ها و مثل «گله گوسفند» که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند به طرف کنیز و سنگ پرتاب می‌کنند. و همچنین «سنگی به پای مریم خورد» (روانی پور، ۱۳۶۹: ۲۸).

حمال‌ها پول کنیز را می‌خورند و به او تجاوز می‌کنند و آنگاه به او سنگ می‌زنند و سپس خنده خنزرینزری و بوف کوری سر می‌دهند و «صدای خنده حمال‌ها تاریکی شب رامی‌برید» (همان: ۲۸). همه این صداها با صدای سگ برابر است (همان: ۲۳). کنیز و گویی در نگاه اکثریتی مستحق سنگسار است اما او برای به دست آوردن دو تومان این چنین زیست و این چنین مرد و اکنون که مرده است روایت با فلاش بک و فلاش فوروارد همچنان از گذشته به حال و حال به گذشته می‌رود تا شور بخشی او را بیشتر گوش زد کند.

«بچه‌ها سنگ می‌پراندند، گاری دور می‌شد، صدای دریا می‌آمد و مرغ‌های دریایی که جیغ می‌کشیدند. صدای تق تق کفش کنیز از انتهای خیابان می‌آمد و صدای او که التماس می‌کرد: «جوون فقط دو تومن، فقط دو تومن» (همان: ۲۹).

نتیجه گیری:

نظریه دلوز و گتاری نتایجی فمینیستی به ویژه درباره تفاوت زیست مانی و نه فرهنگی داشته باشد. تفاوت آنها در حد زیست شناختی مورد توافق است اما بیشتر تفاوت‌های مطرح شده میان آنها فرهنگی است که فهمنسیت‌ها آن را طرح و طرد می‌کنند. این که مرد باید قانونگذار باشد و قدرت قانون گذاری اش برتر از زنان است، نتیجه قلمروگذاری‌های فرهنگی است نه



امرواقعی و زیست شناختی. بنابراین کسی که به اقلیت شدن و از جمله «زن شدن» رو می‌آورد، به جای تعریف‌های ریشه دار به تعاریف ریزومه‌ای، متغیرو مخالف رو می‌آورد و در کل تفاوت‌ها را انکار می‌کند و نسبت به کیفر تعریف شده درباره زن تردید می‌نماید. در آثار روانی پوراندیشه زن شدن به نحو بارزی پدیدار شده است، اما در داستان‌های کوتاه او نسبت به رمانهایش این اندیشه کم‌رنگ‌تر است، با وجود این «کنیزو» با همه کوتاهی‌اش این طرز تفکر را به خوبی القا کرده است، جامعه به نحو آزاردهنده‌ای در پی سنت رایج به دنبال استثمار کنیزو است اما زنانی که در آگاهی زن شدن قرار دارند، او را به آگاهی‌های زن شدن و صیورت از عقب ماندگی اجتماعی به هویت اصیل خود ترغیب می‌کنند.

پی نوشت:

این مقاله بنابر ترجمه‌های متفاوت کتاب حاضر دلوز و گتاری و نیاز خاص به مفاهیم متعدد ترجمه‌های آن، از هر دو کتاب استفاده شده است.

فهرست منابع

- احمدی، بابک (۱۳۹۱)، ساختار و تأویل متن، چاپ چهاردهم، تهران: نشر مرکز.
 تسلیمی، علی (۱۳۹۳)، گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران (داستان)، تهران: اختران.
 (۱۳۹۴)، «اقلیت شدن در بوف کور»، ادب پژوهی، سال نهم، ش ۳۳، صص ۶۱-۸۰.
 دلوز، ژیل، گتاری، فلیکس الف (۱۳۹۲)، کافکا به سوی ادبیات اقلیت، ترجمه: حسین نمکین، چاپ اول، تهران: بیدگل.
 ب (۱۳۹۲)، کافکا به سوی ادبیات خرد، ترجمه: رضا سیروان و نسترن گوران، تهران: رخ‌دادنو.



دلوز، ژیل (۱۳۹۰)، ریزوم، ترجمه: یزدانجو در : به سوی پسامدرن پسا ساختارگرایی در مطالعات ادبی، چاپ سوم، تهران : نشر مرکز .

..... (۱۳۹۰)، میانجی‌ها، ترجمه : پویا رفویی، تهران : رشد آموزش.

راف ، جان (۱۳۸۸)، «دلوز آرا و آثار»، ترجمه: مصطفی امیری ، کتاب ماه فلسفه، ش بیستم . روانی‌پور ، منیرو (۱۳۶۹)، کنیزو، چاپ دوم، تهران : نیلوفر.

کولبروک، کلر (۱۳۸۷)، ژیل دلوز ، ترجمه : رضا سیروان ، تهران : نشر مرکز.

میر عابدینی ، حسن (۱۳۷۷)، صدسال داستان نویسی ایران، تهران : نشر چشمه.

..... (۱۳۷۴)، فرهنگ داستان نویسان ایران (از آغاز تا امروز)، تهران: موسسه فرهنگ کاوش.

Deleuze, Gilles, Felix, Guattari(2000), The Anti Oedipus in Julie Rivkin and Micheal Ryan(eds): 'literary Theory: An Anthology'.Oxford, Blakwell

Eagleton Terry(2000) Capitalism, modernism and postmodernism, in David Lodge with Nigel Wood: "modern Criticism and Theory", Singapore, Longman.

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



PROPOSAL
پروپوزال

پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی

دکتره تهرانی

کارگاه آنلاین
پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی



روش تحقیق و مقاله نویسی علوم انسانی

دکتره تهرانی

کارگاه آنلاین
روش تحقیق و مقاله نویسی علوم انسانی



ISI
Scopus

آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترند های جستجو

دکتره تهرانی

کارگاه آنلاین آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترند های جستجو